**جنگ ایران و اسرائیل در یک نگاه شتابزده**

مهران زنگنه

پس از حمله‌ی اسرائیل به ایران و حملات تلافی‌جویانه ایران به اسرائیل موجی از امید و بیم سراسر جهان و بویژه ایرانیان را در میان گرفته است. آنچه بیش از همه در سطح به چشم می‌خورد نظرورزی‌های بی پایه و بی ارزش بویژه در سطح ابزارهای تماس اجتماعی است! به جنگ روانی از طریق پراکندن شایعه له و علیه دول درگیر دامن زده شده و می‌شود! برخی از شایعات به دروغ‌های گوبلزی می‌مانند و بیشتر بلاهت، جانبداری و جنگ‌طلبی کسانی را می‌رساند که آنان را پخش می‌کنند. این جریانات در واقع خود را بدل به پیاده‌نظام یکی از دو رژیم در جنگ روانی که جزء لاینفک هر جنگی است، کرده و می‌کنند و اجازه‌ی استفاده ابزارگرایانه و خردستیزانه از خویش را به حکامی می‌دهند که هر دو ارتجاعی هستند. انسان حتی صفت ارتجاعی را نمی‌تواند تفضیلی در مورد یکی از این دو به کار ببندد. قوم برگزیده‌ی خدا در قالب یک رژیم آپارتاید در حال نسل - قوم‌کشی است و دیگری رژیم دینی تضمین کننده فلاکت و عدم آزادی در ایران است! هر دو رژیم را شاید فقط بتوان با اصطلاح عامیانه‌ی «آدمکش» توصیف کرد! بیشتر به لطیفه می‌برد، از یکسو نسل‌کشان، کسانی که کسب و کارشان کشتار است، دم از آزادی مردم ایران می‌زنند و از سوی دیگر سرکوبگران مردم ایران، دم از آزادی مردم فلسطین می‌زنند. اما مسئله‌ی این متن ورود به این وجه از جنگ نیست! بلکه مسئله نشان دادن استراتژی‌هائی است که به این جنگ منجر شده‌اند. به خاطر جلوگیری از اطاله‌ی کلام فقط می‌توان به بسیاری مسائل اشاره کرد.

حمله اسرائیل به ایران را باید فقط در چارچوب یک استراتژی عمومی در شکل دادن به فرماسیون قدرت در سطح جهان به طور عمومی و به طور خاص فرماسیون قدرت در سطح آسیای غربی و طرح «خاورمیانه‌ی نوین» تحلیل کرد! این جنگ یک پدیده‌ی فرادا نیست و ادامه یک سلسله وقایع است که پس از فروپاشی بلوک شرق صورت گرفته‌اند.

در واقع این جنگ یک جنگ از پیش اعلام شده‌ی اسرائیل و غرب در جهت تضمین روابط و مناسبات سلطه غرب در سطح منطقه است. کافی است انسان به سند «یک گسست کامل» A Clean Break که نتیجه یک مطالعه‌ی استراتژیک در سال ۱۹۹۶ توسط ریچاد پرل برای نتان‌یاهو است، رجوع کند تا استراتژی‌ای که اسرائیل/غرب در منطقه دنبال کرده‌اند، را ببیند. در این سند عناصری از پایه‌های سیاست‌ اسرائیل و غرب (بویژه نئوکان‌های آمریکا) را می‌توان یافت. (در آن برای مثال سرنگونی صدام و جلوگیری از اسد در سوریه (از طریق جنگ نیابتی صریحا) ذکر شده است!)

رویکرد نئوکان‌های غرب در آسیای غربی که در مرکز ثقل آن تامین امنیت اسرائیل از طریق دو دسته سیاست‌های استراتژیک صورتبندی شده است ۱) تغییر خطوط مرزی در شاخ آفریقا و آسیای غربی (منبعد «منا») ۲) چند تعویض رژیم (در حاشیه: در مورد خطوط مرزی ایده‌ال در منطقه برای اسرائیل به طرح اوود اینون مشاور شارون رجوع شود!)

تز بنیادی سند «یک گسست کامل» اشاره به ساختار شکننده‌ی اجتماعی در این جوامع دارد و عبارت است از: در دولت -کشورهای منطقه‌ رژیم‌ها پایه‌ای در میان مردم ندارند و به واسطه‌ی قهر به حیاتشان ادامه می‌دهند. در صورتی که این دول بواسطه‌ی جنگ دچار اختلال بشوند، این کشورها به گروه‌های قومی و فرقه‌ای تجزیه می‌شوند که به جان هم می‌افتند. در این تشخیص هسته‌ای از حقیقت وجود دارد، آنجا که به ساختار شکننده‌ در وجوه مختلف (اقتصاد، فرهنگ و سیاست) و نقش قهر در بقاء این دولت - کشورها می‌پردازد که زمینه‌ی ساختی استراتژی «تعویض رژیم» (نرم و سخت) و انقلابات رنگی را فراهم می‌آورد.

این سند با توجه به علائق استراتژیک غرب کشاندن این دول به جنگ را به عنوان راه استراتژیک برای «تعویض رژیم»، به عنوان نقطه‌ی شروع جنگ داخلی (قومی و فرقه‌ای)، تجزیه‌ی این دولت - کشورها پیشنهاد می‌کند. کاری که رژیم نسل‌کش آپارتاید اسرائیل هم اکنون در ایران می‌کند. نتیجه‌ی منطقی تجزیه و درگیری‌ها تضعیف این دولت ‌- کشورها و برتری یافتن اسرائیل در تناسب قوا و تبدیل اسرائیل به عنوان قدرت مسلط بر «منا» است.

نه فقط در ایران در کنار ۶ دولت - کشور دیگر باید جنگ و در پی آن تعویض رژیم صورت می‌گرفت و بگیرد، بلکه مرزهای این کشورها تغییر پیدا کرده و بکنند. در حالت ایده‌ال دولت - کشور ایران باید به چند قسمت تقسیم بشود! (ایران بر حسب اسرائیل به روایت طرح اینون می‌باید ۷ قسمت بشود!)

سند مذکور یک تامل فقط نظری نیست، بلکه تاکتیک - نقشه‌ غرب در منطقه در واقع اسرائیل/آمریکا (نئوکان‌ها) در پی فروپاشی بلوک شرق را به نمایش می‌نهد. اسرائیل و غرب یک هدف استراتژیک را به طور پیگیر ‌دنبال کرده‌اند: «تعویض رژیم» در ایران! تفاوتی بین دو جناح در آمریکا در خواست «تعویض رژیم» نیست، بلکه در چگونگی پیش‌برد تاکتیک نقشه و تحقق آن است. جنگ فعلی چیزی جز تلاش برای ادامه‌ی چند «تعویض رژیم» سخت در «منا» و این بار در ایران و گرفتن حق تعیین سرنوشت از آنان نیست!

صرفنظر از وجوه مشترک «همیشگی» در جنگ‌ها مثل دروغ‌های تبلیغاتی و در مورد خاص به صف شدن مزدورانی چون احمد چلبی در عراق، یعنی به صف شدن همتاهای او در ایران، اما وضعیت در ۱۹۹۶ (وقتی که استراتژی صورتبندی شد) و زمان اجرای آن در عراق ۲۰۰۳ و امروز چند تغییر بنیادی در روابط و مناسبات قدرت - سلطه در مقیاس بین‌المللی صورت گرفته است که نمی‌توان آنان را ندیده گرفت و به این دلیل نمی‌توان سناریوی عراق را تکرار کرد که صرفنظر از لطمات انسانی و غیره فقط هزینه‌ی آن برای آمریکا بین ۲.۴ تا ۳ تریلیون دلار بوده است. این تغییرات در خطوط کل عبارتند از:

۱) برآمد چین به عنوان یک قدرت جهانی (و چرخش به سمت چین در هیئت حاکمه آمریکا) ۲) باز بودن یک جبهه جنگ با روسیه در اوکراین ۳) اوج گیری و برآمد مجدد جنبش‌های اسلامی در منطقه در پی ۳) شکست سیاسی/اخلاقی اسرائیل و غرب در فلسطین ۴) عدم دستیابی غرب به اهدافش در افغانستان، عراق و لیبی (که می‌توان آن را شکست غرب تلقی نمود!) ۵) جنایات جنگی غرب در عراق/افغانستان و برملا شدن دروغ‌های نتان‌یاهو - بوش - بلر در مورد سلاح‌های کشتار جمعی عراق!

تغییرات مذکور و موقعیت جغرافیائی ایران و نقش آن در منطقه به هزینه‌ی جنگ مستقیم غرب بر علیه ایران می‌افزایند به قسمی که امکان حمله‌ی نظامی غرب (امریکا) به ایران را از منظری عقلانی نزدیک به صفر می‌کنند.

چند دسته دلیل بر علیه امکان ورود آمریکا به جنگ:

۱) دلائل اقتصادی عمدتا به موقعیت جغرافیای ایران برمی‌گردد. الف) فقط با شروع حملات اسرائیل قیمت نفت بین ۱۰ تا ۱۴٪ بالا رفت و برخی از شرکت‌های حمل و نقل کار در آب‌های ناحیه را متوقف کردند! با اینکه هنوز به منابع نفتی و رفت و آمد کشتی‌های نفتی در خلیج فارس و دریای سرخ لطمه‌ای نخورده است. ب) اثرات جنگ بر قیمت نفت اثر منفی بر تورم در آمریکا دارد و برای ترامپ با توجه به انتخابات میان دوره‌ای در آمریکا ۲۰۲۶ نتایج اسفناکی به بار می‌آورد. پ) ایران اعلام کرده است در صورتیکه نتواند به صادرات انرژی‌اش ادامه دهد، هیچکس این کار را نخواهد توانست و بدین ترتیب اگر تهدید صورت واقعیت به خود بگیرد، صادرات نفت و گاز حداقل ۲۰٪ کاهش می‌یابد. این امر به معنای بالا رفتن قیمت انرژی در جهان و رکود - تورمی اقتصادی قطعی در جهان است! طبعا فقط با ورود آمریکا به جنگ که پایان عملی رژیم معنا می‌دهد، امکان تحقق این تهدید و بویژه بستن تنگه هرمز که همچون کاربرد بمب اتم در جنگ است، وجود خواهد داشت.

۲) دلائل سیاسی! الف) افکار عمومی در غرب (بویژه در آمریکا) پس از شکست بوش برای یک جنگ آمادگی ندارد! ب) امکان ائتلاف کشورهای داوطلب در غرب بدون تغییراتی در سیاست‌های ترامپ میسر نیست. (شکاف بین آمریکا و اروپا بر سر اوکراین یکی از دلائل آن است) پ) در حالیکه در این لحظه ایران بواسطه‌ی فشار غرب و استراتژی «تعویض رژیم» متمایل به روسیه و چین است، در صورت حمله‌ی غرب به صورت کم و بیش برگشت ناپذیر بدل به متحد این دو کشور خواهد شد که در تناقض با چرخش استراتژیک هیئت حاکمه‌ی فعلی آمریکا و سیاست تمرکز بر چین قرار دارد. ت) هر حمله‌ای به ایران به جنبش های اسلامی در جهان و بی‌ثباتی رژیم‌های طرفدار غرب در منطقه دامن می‌زند. (هم اکنون رژیم اردن توسط این جنبش‌ها تهدید می‌شود و آینده‌ی این کشور تیره و تار است!) ث) اگر در ایران «تعویض رژیم» صورت بگیرد چین به طور مستقیم یکی از عرضه کنندگان انرژی بویژه ارزان غیر غربی خود را از دست می‌دهد، علائق روسیه به طور بلاواسطه حداقل در دریای خزر تهدید خواهند شد و غرب قدمی به سوی شکلگیری فرماسیون قدرت مطبوع خود در مرزهای آسیایی روسیه برخواهد داشت و به این ترتیب دخالت این دو کشور در روند را به دنبال دارد.

۳) دلائل نظامی: الف) فائق آمدن بر رژیمی مثل ایران از نقطه نظر صرف نظامی به مراتب سختتر و پر هزینه‌تر از براندازی رژیم صدام است و تامین مالی جنگ در شرایط فعلی با توجه به بحران اقتصادی جاری بسیار مشکل است. ب) فعال شدن حتمی نیروهای نظامی شبه نظامی در منطقه و تبدیل جنگ از این طریق به یک جنگ منطقه‌ای نتیجه‌اش بر هم خوردن ثبات کشورهای طرفدار غرب و کشانده شدن آنان به جنگ نیز خواهد بود.

۴) امکان به وجود آمدن موج دیگری از پناهندگان به اروپا که ثبات این کشورها را تهدید خواهد کرد!

۵) علیرغم حمایت هنگفت غرب از ضد انقلاب مغلوب، این ضد انقلاب نتوانسته است بر علیه ضد انقلاب غالب نیروی روی زمین برای «تعویض رژیم» سازمان بدهد. بخش اعظم فعالیت‌های ضد انقلاب مغلوب در فضای مجازی صورت می‌گیرد و تا این لحظه به شکلگیری اراده معطوف به عمل و سازمانی روی زمین نیانجامیده است.

دلائل فوق جنگ مستقیم غرب و آمریکا با ایران را به مرز غیر ممکن می‌رسانند. امکان عبور از این مرز از منظری عقلانی بسیار ناچیز است. این عبور اگر صورت بگیرد، فقط مبین یک اقدام غیر عقلائی حتی در چارچوب عقل ابزاری هورکهایمری خواهد بود، کل سیستم بین‌المللی را به خطر می‌اندازد و می‌تواند موجب از دست رفتن موضع هژمونیک آمریکا در جهان بشود که دچار بحران است. اما مگر برآمد فاشیسم در اروپا، خود حکومت ترامپ و قوم - نسل - کشی در غزه کافی نیستند، برای اینکه بتوان همچون آدورنو از تبدیل خرد به بی‌خردی و سلطه‌ی خردستیزی بر جهان دوباره به طور مشخص حرف زد؟!

خلاصه کنیم: حمله‌ی اسرائیل به ایران محصول یک محاسبه‌ی استراتژیک محض بود که ترامپ در این قدم از استراتژی «تعویض رژیم» به منظور فشار بر ایران برای پذیراندن شروط ۸ ماده‌ایش با آن موافقت کرده است. (شروط توسط امارت به ایران ابلاغ شدند!) این در حالی است که همه می‌دانند، حتی در صورت پذیرش شروط که به معنای خلع سلاح ایران است، همچون مورد صدام و قذافی تضمینی نیست که سپس به ایران برای تغییر رژیم سخت حمله نشود. از این رو امکان اینکه ایران برنامه‌ی موشکی خود را متوقف کند، نزدیک به صفر است و محاسبه‌ی اسرائیل و آمریکا در رابطه با تحمیل شرایط به ایران را می‌توان غلط ارزیابی کرد. در مقابل امکان اینکه ایران و آمریکا به توافقی در مورد غنی کردن اورانیوم برسند، وجود دارد! وجود این امکان چشم‌انداز یک دور دیگر مذاکرات را باز می‌کند. به نظر می‌رسد، در صورت مذاکره مجدد، از منظر ایرانی‌ها همه چیز در گرو این است که آمریکا در مقابل صرفنظر کردن ایران از غنی کردن اورانیوم از پیشبرد استراتژی «تعویض رژیم» صرفنظر می‌کند و چگونه این امر را تضمین می‌کند؟

این جنگ تاثیر به سزایی بر روابط قدرت - سلطه در منطقه دارد. با توجه به برآمد خردستیزی از نوعی فاشیستی همه چیز باز است! از پیش اما می‌تواند گفت بدون دخالت مستقیم نظامی آمریکا و فرستادن نیرو امکان رسیدن اسرائیل به اهداف اعلام شده‌اش نیست و بدین معنی حتی می توان از شکست آن حرف زد، بویژه اگر به یکی از تفاوت‌های استراتژیک ایران و اسرائیل یعنی ساختمان ارتش و دموگرافی این دو دولت - کشور توجه شود! ارتش اسرائیل برای یک جنگ طولانی و جنگ در چند جبهه ساخته نشده است و شکستش بدون دخالت غرب در یک جنگ حتی در میان مدت حتمی است. تا این لحظه اسرائیل توانسته است با تاکتیک انزوا و سرکوب، به نیروهای محور مقاومت ضربات سهمگینی وارد کند. با ورود به جنگ با ایران و فعال شدن متحدین در دور آتی این جنگ، در صورت ادامه‌ی جنگ، احتمالا این تاکتیک به پایان می‌رسد و چشم‌انداز فرسوده شدن اسرائیل باز می‌شود. اکنون حملات حوثی‌ها به اسرائیل نشانه‌ی پیش‌درآمد شروع دور دوم در جنگ است. هشدار حزب‌الله به آمریکا نشانه‌ی دیگری است!

ایران اما مشکلش چیز دیگری است! ایران ظرفیت اقتصادی برای یک جنگ طولانی بدون حمایت موثر چین و روسیه را ندارد! روسیه و چین اما می توانند ایران را بدل به دامی برای غرب به منظور اتلاف منابع غرب یا از ایران همان استفاده‌ی ابزاری‌ای بکنند که غرب از اوکراین می‌کند! در این حالت امکان به درازا کشیدن جنگ وجود دارد. اگر چنین بشود، که احتمال آن موجود است، صرفنظر از منافع اقتصادی چین می‌تواند مانع تمرکز نیروی غرب در آسیای جنوب غربی و روسیه می‌تواند مانع تمرکز غرب بویژه اروپا بر اوکراین بشود. اگر جنگ بدل به چنین جنگی، یک جنگ نیابتی بشود، در این حالت آمریکا و غرب پا به دامی می‌گذارند، همچون دامی که برای روسیه تدارک دیده بوده‌اند، در این حالت آمریکا نمی‌تواند به اهدافش برسد و چین و روسیه هر یک به بخشی از خواست‌های خود خواهند رسید.

در شرایط نبود یک نیروی انقلابی قدرتمند و با نفوذ در هر دو کشور و عدم امکان یک تحول انقلابی‌ی مثبت در این لحظه، می‌توان اثرات کوتاه مدت جنگ بر تضادهای اجتماعی و تشدید منفیت آنان در ایران را در جهت تحقق استراتژی «تعویض رژیم» غرب و دیکته کردن نوع حکومت در ایران ارزیابی کرد که احتمالا بواسطه‌ی عدم وجود نیروی موثر سازمان یافته روی زمین بدون دخالت نظامی غرب به نتیجه نخواهد رسید!

ایرانیان از طریق نفی جنگ تمام آلترناتیوهای ضد مردمی را نفی می‌کنند که موید دخالت غرب در ایران برای تعویض رژیم‌اند. با این نفی در واقع گفته می‌شود: فقط مردم سرنوشت خود را تعیین می‌کنند!

در میان و دراز مدت در هر دو کشور می‌تواند از طریق خواست صلح و بدل شدن آن به یک خواست ملی نطفه‌ی یک تحول مثبت در دراز مدت بسته شود. پیوند دو جنبش صلح در ایران و اسرائیل می‌تواند یک قدم استراتژیک در این راستا باشد! صلح و خلع سلاح اتمی در جهان و بویژه در منطقه خواست‌های موثر نیروهای آزادیخواهان در هر دو کشور و در سراسر جهان است! دخالت در این لحظه در روند در سطح بین‌المللی فقط از طریق این جنبش میسر است!

ماخذ «یک گسست کامل»:

A Clean Break: A New Strategy for Securing the Realm

<https://web.archive.org/web/20140125123844/http://www.iasps.org/strat1.htm>